

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر محقق خوئی (ره) در مورد واجب معلق

عرض کردیم در بحث واجب معلق؛ دومین مطلبی که مطرح است این است که این واجب معلقی که صاحب فصول ابداع فرموده، آیا قسمی از واجب مطلق است یا قسمی از واجب مشروط است یا اینکه شق ثالثی است که نه عنوان واجب مطلق و نه واجب مشروط را دارد؟

مرحوم محقق خوئی در کتاب محاضرات (ج 2، ص 348) می فرماید واجب معلق، یک قسمی از واجب مشروط است، لکن واجب مشروط به نحو شرط متأخر.

ایشان فرموده اند در هر تکلیفی؛ آن تکلیف که عبارت از وجوب است؛ یا مشروط به شیئی است یا اینکه مشروط به شیئی نیست. شق ثالثی ندارد. برای اینکه ارتفاع نقیضین، مانند اجتماع نقیضین محال است.

بعد از ذکر این مقدمه، سراغ همین مثال صاحب فصول برای واجب معلق رفته اند. در این مثال صاحب فصول فرموده بعد از اینکه استطاعت حاصل شد، وجوب حج فعلیت پیدا می کند، لکن واجب، که عبارت از حج است، معلق بر رسیدن زمان حج است، مثل یوم عرفه که می گوئیم زمان حج است. حصول این واجب، متوقف بر یک امر غیر اختیاری است که عبارت از یوم عرفه است و رسیدن یوم عرفه، یک امر اختیاری نیست. واجب معلقی که صاحب فصول مثال زد این بود که وجوب حج، بر یک امر غیر مقدور برای مکلف بنام «زمان» توقف دارد.

مرحوم آقای خوئی همین مثال را طوری تبیین فرموده اند که عنوان واجب مشروط را پیدا کند. به این بیان که در اینجا سه جهت داریم؛ یک جهت ذات حج است، که خودش فعلی است اختیاری و مطلوب برای مولا و مقدور برای مکلف. دوّم؛ ایقاع حج در یک زمان خاص، اینکه مکلف حج را در یک زمان خاص ایقاع کند، مثلاً زمان خاص یوم عرفه باشد. این ایقاع حج در زمان خاص، جهت دوّم است و برای مکلف مقدور است. وقتی روز عرفه آمد مکلف می تواند حج را در روز عرفه ایقاع و ایجاد کند.

جهت سوّم، زمان است، خود رسیدن زمان عرفه و روز عرفه است. زمان عرفه از تحت اختیار مکلف خارج است و اصلاً متعلق برای تکلیف نیست، اینطور نیست که حصول یوم عرفه و تحقق یوم عرفه متعلق برای تکلیف باشد.

پس باید این سه را از هم تفکیک کرد؛ که یک «حج» داریم و یک «ایقاع الحج فی زمان الخاص» داریم و یک «زمان خاص» بنام عرفه داریم. وقتی مولا می فرماید حج را در روز عرفه انجام دهید، معلوم می شود آنچه تکلیف به آن واقع شده؛ ایقاع حج در زمان خاص است. یعنی آن عنوان اوّل کنار می رود، عنوان اوّل که می گوئیم اصل و ذات حج، متعلق برای تکلیف مولا است، خارج می شود. وقتی می بینیم مولا حج را بر یوم عرفه معلق کرده، می فهمیم که این «زمان» در ملاک دخالت دارد. می فهمیم تمام ملاک در ذات حج نیست، بلکه زمان هم در این ملاک دخالت دارد، به طوری که اگر این زمان نباشد، اصلاً این ملاک وجود ندارد.

نتیجه اینکه اگر به این نقطه رسیدیم که «زمان» در ملاک دخالت دارد، به این معناست که خود وجوب حج، مشروط به این زمان می‌شود، منتها به نحو شرط متأخر. یعنی آن زمان که انسان مستطیع می‌شود، حج وجوب پیدا کرده، لکن وجوبی مشروط دارد، به نحو شرط متأخر، که شرط متأخر آن؛ حصول زمان و یوم عرفه است. به طوری که اگر بعداً فرضاً کسی مستطیع شد و برای حج رفت، یا روز قبل از روز عرفه اگر قیامت بر پا شد و أجل دنیا تمام شد، یا اینکه اگر این شخص در روز عرفه بعضی از شرایط تکلیف را از دست بدهد، مثلاً جنون پیدا کند، ایشان می‌فرماید این کشف از این می‌کند که از اوّل، حج بر او واجب نبوده، چون وقتی می‌گوییم وجوب حج مشروط به رسیدن زمان و مشروط به تحقق موسم است، نتیجه این می‌شود که اگر شرط منتفی شد، مشروط هم منتفی شده و وجوب کنار می‌رود.

بنابراین می‌فرمایند به نظر ما واجب معلق، یک قسمی از واجب مشروط است، لکن واجب مشروط نه به نحو شرط مقارن، واجب مشروط به نحو شرط متأخر.

این تمام بیان ایشان است در تصویر واجب معلق و نتیجه فرمایش ایشان این می‌شود که واجب معلق، یک قسم ثالثی نیست، یک قسمی از واجب مشروط است لکن واجب مشروط به نحو شرط متأخر.

نقد و بررسی کلام محقق خوئی

نسبت به کلام ایشان چند اشکال به ذهن می‌رسد.

اشکال اوّل: (که ریشه این اشکال از بیانات مرحوم محقق عراقی استفاده می‌شود) اگر یک قیدی در یک مقیدی دخالت داشت، به این معنا نیست که این قید همیشه در ملاک آن دخالت دارد. بلکه قید همان‌طور که می‌تواند در ملاک آن دخالت داشته باشد، همچنین ممکن است تأثیری در ملاک آن نداشته باشد.

طبق بیان ایشان هر جا هر قیدی باشد، لازمه‌اش این است که بگوییم این قید در ملاک دخالت دارد. ایشان می‌فرمایند حالا که می‌دانیم مطلوب مولا؛ ایقاع حج در زمان خاص است، کشف از این می‌کنیم که «زمان» در ملاک حج دخالت دارد و اگر «زمان» در ملاک حج دخالت داشت، نتیجه این می‌شود که وجوب حج، مشروط به این زمان می‌شود.

این بیان تام نیست، یک نقض بسیار خوب که اساس مطلب را روشن کند، در باب طهارت است. مگر شما در باب نماز قائل نیستید که «صلاة عن طهارة» مطلوب مولا است؛ لکن طهارت، یک امر اختیاری است و مکلف می‌تواند تحصیل کند یا نکند. اما اگر مکلف طهارت را نیاورد، آیا می‌توان گفت نبود طهارت، کشف از این می‌کند که صلاة، وجوب ندارد؟! چون صلاة بدون طهارت ملاک ندارد.

در باب صلاة می‌گوییم آن را شارع جعل کرده و فرموده «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»، در مقام جعل، غیر از نماز چیز دیگری را در نظر نگرفته، شارع در مقام جعل، خود نماز که یک مرکبی دارای اجزاء است را در نظر گرفته، تمام الملاک را در خود نماز در نظر می‌گیرد. طهارت در ملاک جعل، دخالت ندارد، آنچه ملاک برای جعل مولا است؛ ذات صلاة است. لکن در مقام مطلوبیت، مطلوبیت صلاة اطلاق ندارد. این‌طور نیست که اگر شما صلاتی را بدون طهارت آوردید برای مولا مطلوب باشد.

بین این دو عنوان باید تفکیک کرد. یک ملاکی داریم به عنوان ملاک جعل، که در این ملاک جعل، اختیار دست شارع است، شارع می‌تواند طهارت را داخل در این ملاک قرار دهد یا داخل قرار ندهد. در باب حج شارع می‌توانست حج را بدون استطاعت هم واجب کند، می‌توانست استطاعت را در ملاک حج داخل نکند، اما الان استطاعت را داخل کرده است.

اگر در یک موردی برای ما احراز شد که یک قید و شرطی دخیل در ملاک است، آن هم ملاک جعل، اینجا می‌توان گفت پس بدون آن قید، این حکم و این تکلیف در کار نیست. اگر یک قیدی دخیل در ملاک باشد می‌توان به راحتی گفت آن حکم، مشروط به این قید است و بدون آن قید، این حکم منتفی است.

اما عرض می‌کنیم ممکن است یک قیدی در کار باشد، این قید دخیل در ملاک جعل نیست. «زمان» هیچ دخالتی در ملاک جعل وجوب حج ندارد، آنچه که تمام الملاک است؛ «استطاعت» است و دخالت در جعل وجوب حج دارد و بعد از اینکه استطاعت آمده، حج وجوب پیدا می‌کند. پس «زمان» چه نقشی دارد؟ می‌گوییم زمان در تحقق این مطلوب دخالت دارد.

کلامی از محقق عراقی

تعبیری را قبلاً از مرحوم محقق عراقی در بحث شرط متأخر داشتیم که در اینجا بسیار نافع است. ایشان می‌فرمایند بین اینکه یک شیئی دخیل در اصل مصلحت باشد و اینکه یک شیئی دخالت در تحقق شیء دارای مصلحت باشد، فرق وجود دارد.

در فرض اول می‌گوییم این قید، در اتصاف این شیء به مصلحت دخالت دارد، اگر استطاعت حاصل نشود، حج، اتصاف به مصلحت پیدا نمی‌کند و اصلاً ملاک پیدا نمی‌کند.

اما تعبیر دیگر این است که حالا که یکی شیئی متصف به مصلحت شد، در تحقق شیء متصف به مصلحت، «زمان» دخالت دارد. یا مثلاً در باب طهارت و صلاة، طهارت در اصل اتصاف نماز به مصلحت دخالت ندارد. نماز متصف به مصلحت است، چه طهارت باشد چه نباشد. اما همین نمازی که مصلحت تامه دارد و ذات دارای مصلحت است، اگر بخواهد تحقق پیدا کند، باید طهارت کنار آن باشد. لذا می‌گوییم طهارت، از مقدمات وجودیه است، طهارت در وجود این صلاة دارای مصلحت دخالت دارد.

سوال...؟

پاسخ استاد: ما از ظاهر آیه استفاده می‌کنیم که «استطاعت» در اصل اتصاف حج به مصلحت دخالت دارد، بطوری که اگر کسی مستطیع نبود و رفت، حتی با هر زحماتی حج انجام داد، می‌گوییم حج او حجة الاسلام نیست، بعداً اگر مستطیع شد باید حجة الاسلام را انجام دهد. معلوم می‌شود استطاعت در اصل اتصاف حج به مصلحت دخالت دارد. یعنی آن ملاکی که برای وجوب است، در باب حج با قطع نظر از استطاعت، آن ملاک تحقق ندارد. اما «زمان» اینطور نیست، «زمان» ظرف است، شارع می‌گوید آن فعلی که تمام مصلحت را دارد، در این ظرف انجام دهد. بله، اگر شما آن فعل را در یک ظرف دیگر ببرید، حجة الاسلام نیست، اما ملازم نیست با اینکه بگوییم حالا که این فعل باید در این زمان انجام شود، پس حتماً زمان در ملاک آن دخالت دارد.

ما از اول می‌گوییم قیود یا در خود تکلیف دخالت دارند، که به آن قیود وجوبیه می‌گوییم، یا در تحقق تکلیف دخالت دارند، که به آن قیود وجودیه می‌گوییم.

قبلاً در اول بحث مقدمه واجب یک نزاعی بود که آیا تقسیم مقدمه، به مقدمه وجوبیه و وجودیه، تقسیم درستی یا نه؟ ما آنجا این تقسیم را تثبیت کردیم. مگر اینکه کسی بگوید ما اصلاً این را قبول نداریم و همه مقدمات، وجوبیه است. اما اگر این تقسیم را پذیرفت که مقدمه وجودیه هم داریم، معنای مقدمه وجودیه این است که این مقدمه در ملاک ذی المقدمه دخالت ندارد، بلکه این ذی المقدمه‌ای که تمام الملائک را دارد و متصف به مصلحت است، باید در این ظرف انجام شود.

بهترین نقض به مرحوم آقاي خوئی همین صلاة و طهارت است. بله همه فقهاء می‌گویند اگر طهارت انجام نشود، صلاة، مطلوب مولا نیست، در حج می‌گوییم شارع ایقاع الحج فی زمان الخاص را اراده کرده، پس زمان خاص می‌شود دخیل در ملاک، پس وجوب حج می‌شود مشروط به این زمان. پس می‌گوییم عین این فرمایش را در نماز هم بفرمایید. شارع آنچه خواسته «ایقاع الصلاة عن طهارة» است، پس بگوید طهارت دخیل در ملاک است و اگر طهارت نبود وجوبی هم برای صلاة نیست، در حالی که به آن ملتزم نمی‌شوید.

پس اصل اشکال ما به مرحوم خوئی این است که اگر شما مقدمات وجودیه را می‌پذیرید، این بیان شما تام است، مقدمه وجودیه یعنی مقدمه‌ای که در اتصاف ذی المقدمه به مصلحت دخالت ندارد، به تعبیر ما در ملاک ذی المقدمه هیچ دخالتی ندارد، بلکه در تحقق ذی المقدمه‌ی دارای مصلحت دخالت دارد. اگر مقدمه وجودیه را می‌پذیرید این بیان شما اینجا سازگاری ندارد و نمی‌توانید بگویید واجب معلق یک قسمی از واجب مشروط است، زمانی می‌توانید این حرف را بزنید که واجب معلق یک قسمی از واجب مشروط است که مقدمات وجودیه را منکر شوید. بنابراین این اشکال به بیان ایشان وارد است.

